أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الصَّلَاةُ عَلَی سَیدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی عَلَی أهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبینَ الطَّاهِرینَ

بحث درباره ادله­ فرض اول از فروض شروط تعیین ولی امر در عصر غیبت بود که گفتیم آیا در تعیین ولی امر در عصر غیبت، وحدت شرط است یا می­تواند متعدد باشد؟ حال تعدد، می­تواند تعدد استدلالی باشد یا باید انضمامی باشد؟ بیان شد که ابتدا درباره­ ادله لزوم اشتراط تعیین ولی امر واحد بحث می­کنیم. به ادله­ای اشاره کردیم و چهار دلیل را متعرض شدیم. بحث امروز مربوط به دلیل پنجم است.

خود این دلیل پنجم، مجموعه­­ای از ادله است و ما در دلیل پنجم به روایاتی اشاره می­کنیم که دلالت بر ضرورت وحدت ولی امر در جامعه اسلامی دارد؛ یعنی دلالت می­کند بر اینکه در نظام سیاسی اسلام، ولی امر مشروع در هر زمان باید یکی باشد. روایات متعددی است که به آن‌ها اشاره می­کنیم.

روایت اول روایتی است که قبلاً هم در مناسبتی به آن اشاره کرده­ایم و آن صحیحه حسین بن ابی العلاء است: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ.»[[1]](#footnote-1)

استدلال ما به این روایت به دو جهت است؛ جهت اول، جهت مستثنی منه در ذیل این روایت است. مستثنی منه دارد که سؤال می­کند «يَكُونُ إِمَامَانِ»؟ این سؤال، سؤال از اصل قاعده امامت در اسلام و شرع است که حضرت می­فرماید: لا. و خود اینکه از «يَكُونُ إِمَامَانِ» نفی تعدد می­شود، یعنی نفی «ان یکون امامان» و می­توان ادعای ظهور کرد در اینکه قاعده این است که تعدد امام در نظام اسلامی منفی و مردود است.

اگر کسیان قلتی بیاورد که اینجا ممکن است «امامان» مراد امام معصوم باشد آن‌وقت ما بحث را به خود استثناء منتقل می­کنیم که در استثناء هم دلالتی وجود دارد مبنی بر اینکه امام نمی­تواند متعدد باشد. در استثناء می­فرماید: «إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ» یعنی می­تواند دو امام باشد اما اگر دو امام شد حتماً یکی از آن‌ها صامت است.

همچنین بیان شد که مراد از «صمت» درباره آنچه مربوط به امامت باشد آمده است وگرنه، نه اینکه هیچ حرفی نمی­زند و العیاذ بالله یکی از آن‌ها گنگ است. مراد این است که یکی ناطق به امر امامت است. امر امامت، همان امرونهی و حکم و فرمان است لذا یکی فرمان می­دهد و دیگری مطیع فرمان و تحت فرمان است. نمی‌توانیم بیش از یک صاحب فرمان در جامعه اسلامی داشته باشیم. در این استثناء فرض بر این است که هر دو امام مشروع‌اند. اینکه می­گوید الا یعنی: کلاهما امام. از اول فرمود: «یکون امامان؟» فرمود: «لا. الا و احدهما صامت». این یعنی: «یکون اماما» به شرط اینکه «احدهما صامت» باشد، یعنی هر دو امامت مشروع دارند.

لذا حتی در جایی که دو امام مشروع داریم یکی از آن‌ها باید صامت باشد، پس امام صاحب فرمان بیش از یکی نمی­تواند باشد. اینجا مسئله مشروعیت یکی و عدم مشروعیت دومی نیست زیرا دومی هم مشروعیت دارد بلکه مسئله وحدت فرمانروایی ملاک است. فرمانروایی باید واحد باشد؛ به عبارتی یکی باید صاحب فرمان باشد. حتی اگر هر دو امام واجدالشرایط و مشروع باشند، مع‌ذلک کسی که فرمان به دست اوست یکی است.

از این بحث به دلالت التزامی استفاده می­کنیم که صاحب فرمان باید یکی باشد. در جامعه اسلامی دو صاحب فرمان نمی­توانیم داشته باشیم والا اگر می­شد دو صاحب فرمان باشد، لازم نبود احدهما صامت باشد و می­شد دومی هم ناطق باشد، اما یکی برود این طرف و یکی طرف دیگر فرمانروایی کند. اگر می­شد دو فرمانروا درآن‌واحد وجود داشته باشند، نباید «احدهما صامت» استثناء می­شد. اصلاً باید قاعدتاً تقسیم کار کنند؛ فرض کنید یا تقسیم کار جغرافیایی کنند و بگوید تو برو منطقه مصر امامت کن، ما از این طرف به بعد امام می­شویم. یا یکی در مسائل قضا امام و دیگری در غیر قضا امام شود. یا مثل عرف فعلی که تقسیم قوا می­شود، تقسیم قوا کنند و بگویند قوه مجریه ازان تو، قوه مقتته و قضائیه ازان من باشد. این است که استثناء منحصر در احدهما صامت باشد. صامت مطلق!

این به معنی آن است که ما در نظام سیاسی اسلام تعدد فرمانروایی نداریم؛ به اصطلاح تمرکز قوا داریم و نه تعدد قوا. البته در اصل است و اشکال ندارد که امام یکی باشد، منتها امامی که یکی هست و برهمه کس نظارت دارد و بیاید زیر دست خودش مأموریت‌ها را تقسیم کند و این منافاتی با امامت امام واحد ندارد.

لذا از اینکه می­گوید «الا واحدهما صامت» می­خواهیم استفاده کنیم. معلوم می‌شود که امامت نمی­تواند تعدد اختیارات داشته باشد و از نظر اختیارات قابل تقسیم نیست. این از نظر نظام سیاسی اسلام است و الا اگر قابل تقسیم بود، تقسیم می­کردند. چرا الا و احدهما ثابت باشد؟ لذا از اینکه در امامت معصوم یکی باید صامت باشد این را می­فهمیم؛ یعنی این دلالت التزامی دارد و معلوم می­شود با اینکه دومی هم مشروع است می­گوید باید صامت باشد با اینکه خطا نمی­کند. وقتی با وجود عدم خطا یکی باید صامت باشد، آنجایی که احتمال خطا هست به‌طریق‌اولی باید یکی از آن‌ها صامت باشد

در این قسمت نیاز است بگوییم که در این سال‌ها غربی‌ها با اندیشه بشری چه کرده‌اند؛ چرا شما دین را منحصر در دین مسیحی کذایی خود فرض می­کنید؟! این‌ها اول این کار را می­کنند؛ می­گویند: اولاً دین یعنی دین مسیحی و هیچ دین دیگری دین نیست و هیچ دینی را به دین بودن قبول ندارند. بعد هم معتقدند دین مسیح، همان دینی است که کلیسا پیاده کرده است و جز این دینی نیست. این را مفروض می­دانند و بعد می­گویند استبداد دینی. اما هر دو مفروض شما غلط است؛ اولاً اینکه دین شما دین درستی است و دین خدایی است که جای بحث دارد. چه کسی گفته دینی که شما به آن دین مسیحی می‌گویید، دین خدایی است؟! دوماً چه کسی گفته این کلیسایی که شما به عنوان نماد دین معرفی می‌کنید، می­تواند نماد دین باشد؟ آنچه در کلیسا اتفاق افتاد همان چیزی است در تاریخ اسلام در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس اتفاق افتاد. مانند این است که کسی بگوید بنی‌امیه نماد دین اسلام است، پس این استبداد دینی است! اما نه اینکه آن‌ها نماد دین اسلام نیستند بلکه آن‌ها در حقیقت سُرّاق، غاصبان و تجاوزگران بر دین‌اند. کلیسا هم غاصب دین است همان‌طور که بنی‌امیه و بنی العباس غاصبان دین بودند. دین اگر دین خدایی و حقیقی باشد استبداد در آن معقول نیست؛ شرط دین عدل است و عدل با استبداد دو طرفِ تناقض هستند. عدل نمی‌تواند استبداد باشد.

این بحث را هم در آینده مطرح خواهیم کرد؛ یک وقت تصمیم‌گیرنده یکی است و از افکار دیگران استفاده می‌کند، یعنی می­سنجد. در این فرض ممکن است احتمال خطا پایین بیاید. چرا؟ چون تصمیم‌گیرنده همه احتمالات را می­سنجد و مشاوران احتمالات گوناگون را بر او عرضه می‌دارند و اوست که انتخاب می‌کند. اما اگر همه تصمیم‌گیرنده باشند، در این صورت خطا ضرب در خطا می‌شود، چون اینجا تصمیم‌گیرندگان هستند. اصلاً روانشناسان می­گویند وقتی‌که جمعیت زیادتر شود، نسبت خطا هم بیشتر می‌شود، نه کمتر؛ چون همه می‌خواهند تصمیم بگیرند. آیه شریفه می‌فرماید: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً»[[2]](#footnote-2). قبلاً که کمتر بودید، قوی بودید اما جمع که افزون‌تر شود ضعف و خطاها بیشتر می­شود و اگر همه بخواهند تصمیم‌گیرنده شوند چنین است. لذا شورای تصمیم‌گیرنده غلط‌ترین فکری است که می­تواند وجود داشته باشد؛ یعنی اگر همه حق تصمیم‌گیری داشته باشند همه‌چیز قاتی و حق ضایع می­شود. آن شورایی هم که در اسلام و شرع آمده به این معناست: «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»[[3]](#footnote-3). با آن‌ها مشورت کن و از عقل و پیشنهاد آنان استفاده کن.

البته مسئله مشورت چند جهت دارد و تنها این نیست که از عقل آن‌ها استفاده کنی. وقتی تصمیم‌گیرنده یکی است، مشورت می‌کند و تصمیم می­گیرد اما اگر تصمیم را بین چند نفر تقسیم کردید خطای یک نفر هم در این تصمیم‌گیری اثر می­گذارد. در چنین جایی هرچه تصمیم‌گیرنده‌ها بیشتر شود، خطاها افزایش پیدا می‌کند.

روایت دیگری با مضمون روایت صحیحه حسین بن ابی العلاء وجود دارد از مرحوم کلینی به سند از ابن قیامای واسطی (که البته ابن قیاما در وثاقتش حرف هست). می‌گوید: «دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِت»[[4]](#footnote-4) این روایت مؤید روایت قبل است.

روایت دوم در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام است که حضرت در ضمن نامه­ا­ی به معاویه چنین نوشته­اند: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى وَ لَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ وَ السَّلَامُ»[[5]](#footnote-5)

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ» همان قومی که با ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من هم بیعت کردند؛ حاب چطور خلافت آن‌ها را می­پذیری؟ اما امروز اشکال و انکار و تردید می‌کنی؟!

«فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ» بعد از اینکه بیعت کردند، آنکه حاضر بود و بیعت کرد حق ندارد بیعت شکنی کند. آن­ کسی هم که نبوده حق بیعت ندارد و نمی‌تواند بیعت دیگران را رد کند. حالا ما می­گوییم که خطاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه به معاویه است و در این نامه با منطق معاویه با او صحبت می‌کند. ما یک شیوه جدل در سخن گفتن داریم؛ شما با یک نفر که خیلی چیزها را منکر می‌شود و می­خواهید با او بحث کنید، مدعای خودتان را بر اساس اصول موضوعه او مطرح می‌کنید و می­گوید: بر همان اصولی که تو قبول داری، حرف‌های من هم بر همان اصول ثابت می‌شود. استدلال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است و نه‌تنها در اینجا، حتی در سقیفه این شیوه را پیاده می­کنند.

گاهی می­گویند چرا در جریان سقیفه حضرت علی علیه السلام نفرمود: «قال الله» یا «قال رسول الله»؟ زیرا اگر آن‌ها «قال الله» و «قال رسول الله» را قبول داشتند، در سقیفه جمع نمی­شدند. مبنای اجتماع سقیفه بر چه بوده؟ بر رد «قال الله» و «قال رسول الله». لذا حضرت این‌گونه استدلال می‌کند: «بماحْتَجَّ المُهَاجِرونَ عَلَی الأنْصَارِ؟» این­هایی که بیعت را برای خود اختصاص دادند چطور احتجاج کردند؟ جواب دادند که این‌ها گفتند: ما اهل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نزدیکان او بوده و ما احق به امامت هستیم. حضرت هم فرمود: «احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ أَضَاعُوا الثَّمَرَة»[[6]](#footnote-6). حال چرا حضرت با چنین منطقی مسئله را پاسخ داد؟ زیرا حضرت بر مبنای استدلال آن‌ها به نتیجه می­رسد. حضرت در سخن با معاویه بر مبنای پذیرفته‌های مخاطبش که معاویه است حرف می‌زند. می‌فرماید: تو خلافت آن سه نفر را پذیرفتی، چرا نوبت به من رسید این‌طور بحث می­کنی؟! تو این مبنا را پذیرفته‌ای.

«وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ». این را هم ما قبلاً اشاره کردیم و در کتاب «نظریة الحکم» در آن بخش آخر مفصل دراین‌باره بحث کردیم. در آنجا روشن کردیم که اساساً شورای حکم، در اسلام هیچ سابقه شرعی ندارد. آنچه هم به عنوان شورا انجام شده چیز دیگری است. این را هم گفتیم که اساساً معاویه برای اینکه ایجاد تزلزل در ارکان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام بکند، این بهانه را مطرح کرد که چون عمر هنگام وفات شورا تشکیل داد و عثمان توسط آن شورا انتخاب شد، حالا ما هم باید تشکیل شورا بدهیم و تو (علی علیه السلام) باید تن به آن شورا دهی. منظورش این بود که خودش یکی از اعضای شورا باشد و همان کاری که عبدالرحمن عوف کرد و توانست با آن شیوه خاص خود عثمان را به جای حضرت علی علیه السلام انتخاب کرد، دوباره همان شیوه را تکرار کنند.

لذا اگر نامه­های معاویه را به خیلی از کبار صحابه بخوانید این موضوع در آن مطرح است. به همه‌جا نامه می­نوشت، حتی به عایشه که نامه نوشته بود بحث شورا را مطرح کرد. پس این منطق شورا را معاویه مطرح کرد و حضرت با معاویه‌ای سخن می‌گوید که اساساً نظریه شورا را مطرح می­کند. لذا اینجا حضرت می­فرمایند: «وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» شورایی که تو قبول داری شورای کیست؟ مگر در شورایی که عثمان را انتخاب کرد تو بودی؟ شورای سقیفه شورای کیست؟ شورای مهاجرین و انصار است. تو چه‌کاره هستی؟ تو که نه از مهاجرین هستی و نه از انصار. تو از «طلقاء» هستی؛ یعنی از کسانی که با عفو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به جامعه اسلامی پیوستید.

«فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً». اگر این‌ها اجتماع کردند بر یک امام، خدا از این راضی است که ما گفتیم: این اجتمعوا، اجتمعویی است که علی بن ابی طالب علیه السلام در آن است. وقتی می‌گوید: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ» یعنی همه مهاجرین و وقتی چنین باشد این اجماع را ما قبول داریم. -اجماعی که متضمن معصوم باشد برای ما اجماع مقبول و حجت است.- «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» بر مبنای اجماعی است که کان فیهم علی علیه السلام، کان فیهم حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و کان فیهم المعصوم. بر مبنای خود معاویه، چاره­ای جز پذیرش این اجماع ندارد. اجتماعی است که خودش در گذشته به آن پایبند بوده است.

«فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى»

بعد می‌فرماید: وقتی‌که امام تعیین شد، دیگر کسی حق ادعای امامت ندارد. اگر ادعای امامت کند با او می­جنگند. «قاتلوه». پس معلوم می‌شود امام نمی‌تواند متعدد شود. اگر متعدد شود و اگر عده‌ای در جای دیگر جمع شدند و امام دیگری را انتخاب کردند، با او باید جنگند.

لذا معلوم می‌شود امام باید یکی باشد. تازه مخاطب نامه معاویه است که اصلاً معتقد به امامت هم نیست، امامتی که ما معتقدیم. معلوم می­شود این حرفی که امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و می­گوید، مبتنی بر همه آن چیزی است که در عرف اسلامی آن زمان قابل مطرح شدن بوده است و همه آن را قبول داشتند. پس امام باید یکی باشد والا اگر قابل تعدد بود چرا فرمود: «قاتلوه»؟ نفرمود «فَإِنْ أَبَى» اگر کسی آمد و اباء کرد بررسی کنند و ببینند شرایط امامت را دارد یا فلان. خیر! مطلق است. «فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ»؛ وقتی امامت منعقد شد، نمی‌توانیم دو امام داشته باشیم. این معنایش آن است. آن وقت به این آیه شریفه استناد دارد: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ و َنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً»[[7]](#footnote-7) و می‌فرماید: «عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ». البته ما گفته­ایم از این کلام شاید مطلق مؤمنین استفاده شود؛ اما گفته‌ایم هرجا «مؤمنین» جمع هست، یعنی در بین این مؤمنین معصوم وجود دارد. و لذا این سبیل المؤمنین، یعنی سبیل جمیع مؤمنین. این سبیل، سبیل مؤمنین بالمعنی اخصّ است که در آن معصوم وجود دارد. سبیل مؤمنین هم، وحدت امام و وحدت فرمانروا است؛ «وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى»

بنابراین خلاصه می‌کنیم که اولاً باید مشخص شود که در این بخش از نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اگر مسئله شورا مطرح شده به دلیل این است که بحث، بحث جدل است. جدل با کسی که اصل امامت را قبول ندارد و حضرت مبتنی با حرف و مبنای خود او سخن گفته و اختصاص به اینجا هم ندارد. گفته‌ایم که اصلاً در منطق حضرت امیرالمؤمنین علی السلام بلکه منطق حضرت زهرا سلام الله علیها، غالباً استدلالی را بیان می‌کردند که مخاطب ناچار باشد آن را بپذیرد؛ یعنی مبتنی بر پذیرفته‌های مخاطب استدلال می­کردند. و الا اگر من با کسی که از اساس منکر خداست استدلال کنم «قال الله» یا با کسی که حرف رسول را قبول ندارد بگویم «قال رسول الله» یا اگر هم قبول داشته باشد ناچار شود منکر شود.

یکی از نکاتی که حضرت المؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها در نظر داشته­اند که اگر حدیث غدیر، ثقلین و غیره را در آن زمان مطرح می­کردند و کسی از شیخین منکر می­شد، دیگر در هیچ کجای جهان قابل استناد نبود و کلاً از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حذف می­شد. این از حکمت و هوشمندی فوق‌العاده ائمه اطهار علیهم السلام بوده است. چه حضرت علی علیه السلام، چه صدیقه کبری سلام الله علیها، چه امام حسن علیه السلام به این شیوه عمل کردند. بعدها که آب‌ها از آسیاب افتاد، حدیث غدیر را امام باقر و امام صادق و علیهما السلام بالا آوردند چون اگر در عصرهای قبل مطرح می­کردند و از سوی صحابه­ای که خیلی معتبر بودند انکار می­شد، دیگر بعدها قابل استدلال نبود.

این نکته اصلی جواب کسانی است که می­گویند چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مناقشات خود به این احادیث استناد نکرده است. اما حضرت در ضمن خطبه‌ها به آن‌ها اشاره کرده است به صورتی که کسی نتواند منکر شود، اما وقتی مخاطبش آن‌ها بوده­اند فرق می­کند. بله! در مسئله مناظره که حضرت در جمع کثیری از صحابه فرمودند: کسانی که در غدیر بودند بلند شوند، فرمود تو بلند شو! تو بلند شو! مگر شما شاهد نبودید در روز غدیر؟ مگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه؟ از ایشان اقرار گرفتند. اما در مقام مخاطبه و جدل، استدلال را مبتنی بر آنچه او می­پذیرد گذاشت تا نتواند انکار کند. چون اگر انکار کند، استدلال بی‌نتیجه می­ماند.

لذا برخی می­گویند این استدلال دلیل بر این است که امامت را مردم باید تعیین کنند. اما تو اگر شیعه هستی این­همه آیه و روایات متواتر داریم که امامت جز از طریق خداوند متعال قابل نصب نیست [پس چرا این حرف را می‌زنی!]. حتی ما در مباحث قبل روایاتی که ابن هشام از علمای اهل سنت در سیره­اش دارد را آوردیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، از اول هر وقت که قبائل عرب را به اسلام دعوت می‌کرد، بعضی از قبائل عرب می­گفتند ما حاضریم با تو بیعت کنیم به شرطی که بعد از تو فرمانروایی ازان ما باشد. حضرت در جواب می­فرمود: «الأمر الى الله، یضعه حیث یشاء»[[8]](#footnote-8). از اول مبنای اسلام و مبنای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این بوده است.

نکته دوم «فان اجتمعوا» است؛ «ان اجتمعوا» به معنای اجتماعی است که متضمن وجود معصوم است. لذا «کان لله رضا» در آن آمده است.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم

1. 1. اصول کافی ج 1 ص 178 [↑](#footnote-ref-1)
2. . انفال: 66 الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ [↑](#footnote-ref-2)
3. 1. آل عمران: 159 فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ [↑](#footnote-ref-3)
4. . اصول کافی ج 1. ص 321 [↑](#footnote-ref-4)
5. . نهج البلاغه نامه 6 [↑](#footnote-ref-5)
6. . نهج البلاغه خطبه 66 [↑](#footnote-ref-6)
7. . نساء: 115 وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيراً [↑](#footnote-ref-7)
8. . سیره ابن هشام: ٢ / ٢٨٩ [↑](#footnote-ref-8)